

منطقه‌ای شدن در آمریکای شمالی: تفاوت‌ها و ناسازگاری‌ها

محمد جمشیدی^۱

استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

اسفندیار محمدی

دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۶/۶/۲۶ - تاریخ تصویب: ۹۶/۱۱/۲۸)

چکیده

منطقه‌گرایی روندی است که از اروپای غربی شروع شده و با گذشت زمان، تحولاتی را به خود دیده است. بنابراین نقطه آغاز مطالعات و نظریه‌پردازی‌های منطقه‌گرایی اغلب منطقه اروپای غربی بوده است. این واقعیت موجب شده که تلاش‌های نظری و عملی منطقه‌گرایی در اروپا معیاری برای شناخت و ارزیابی منطقه‌گرایی در سایر مناطق جهان باشد. بر همین اساس از زمان برقراری موافقت‌نامه‌های همگرایی بین کشورهای آمریکای شمالی یعنی کاستناتا در سال ۱۹۸۹، نفتا در سال ۱۹۹۴ و سپس سازوکار امنیت و رفاه مشترک آمریکای شمالی (اس.پی.پی) در سال ۲۰۰۵ از منطقه آمریکای شمالی هم به‌عنوان یکی از مناطق دارای پیوندهای همگرایی منطقه‌ای نام برده می‌شود. با این حال موافقت‌نامه‌های منطقه‌گرایی یادشده چه از لحاظ عملی و چه از لحاظ مفاهیم به‌کارگرفته‌شده در آنها با منطقه‌گرایی‌های موجود در سایر نقاط دنیا تفاوت دارند. به‌نظر می‌رسد موافقت‌نامه‌های یادشده در منطقه آمریکای شمالی "منطقه‌ای شدن" را به‌وجود آورده‌اند که تفاوت‌های زیادی با منطقه‌گرایی دارد. بنابراین پرسش مقاله حاضر این است که چرا کشورهای آمریکای شمالی از منطقه‌ای شدن استقبال اما در برابر منطقه‌گرایی مقاومت می‌کنند؟

واژگان کلیدی

آمریکای شمالی، کاستناتا، منطقه‌گرایی، نفتا، همگرایی.

۱. مقدمه

اروپا الهام‌بخش و موجد اندیشه‌های فلسفی و سیاسی، خاستگاه روابط بین‌الملل به‌شکل امروزی آن و کنفرانس‌های صلح تأثیرگذار، پیمان‌های حقوقی و سیاسی استاندارد، تفکر همگرایی منطقه‌ای و ایجاد آن بوده و بنابراین از این لحاظ می‌توان گفت که اروپای غربی خدمات چشمگیری را به جامعه بشری ارائه کرده است.

همگرایی منطقه‌ای به‌عنوان سازوکاری که از اروپای غربی آغاز شد، اساساً نشأت گرفته از کارکردگرایی و نوکارکردگرایی و آن دو نیز برگرفته از لیبرالیسم در روابط بین‌الملل هستند. لیبرال‌ها بر این باورند که درگیری، جنگ و خشونت، ذاتی و پایدار نیست، بلکه زودگذر و ناشی از سوءتفاهم است. بنابراین امکان تحول از طریق همکاری برای رسیدن به صلح پایدار وجود دارد. تا جایی که در اندیشه لیبرالیسم از صلح دموکراتیک و همیشگی^۱ در روابط میان کشورها سخن به میان می‌آید.

دیوید میترانی^۲ نظریه‌پرداز کارکردگرا معتقد بود از آنجا که از طریق انعقاد پیمان‌های صلح بین دولت‌ها نمی‌توان به صلح واقعی در عرصه بین‌الملل دست یافت، پس دولت‌ها از طریق فعالیت مشترک و جدا کردن عرصه‌های سیاست پایین^۳ از سیاست بالا^۴ وارد همکاری می‌شوند، نهادهایی را ایجاد می‌کنند و اقتدار خود را به این نهادها انتقال می‌دهند، بنابراین نوعی وحدت اقتصادی به‌وجود می‌آید که می‌تواند به وحدت سیاسی منجر شود.

ارنست هاس^۵ نیز با میترانی هم‌عقیده بود، اما برخلاف میترانی اقتصاد و سیاست را کاملاً از یکدیگر جدا نمی‌کرد، به‌علاوه از نظر هاس در روند همگرایی بازیگران دیگری به‌غیر از دولت‌ها نیز سهمیم‌اند. از نظر وی برای تعمیق همگرایی در اروپا ضرورت وجود نهادهای فراملی نیز احساس می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۰).

اتحادیه اروپا فرایندی چندمنظوره و فراگیر بوده است که تا به امروز حول محور همگرایی دولت‌های اروپایی دور می‌زند. کشورهای اروپایی که از سال ۱۹۵۱ با پیمان پاریس روند همگرایی را شروع کردند و توسعه دادند، در نهایت در سال ۱۹۷۹ سازمان واحدی به نام جامعه اروپا و در سال ۱۹۹۲ اتحادیه اروپا را تشکیل دادند. اتحادیه اروپا امروزه با ایجاد یک سازمان فراملی از طریق مجموعه‌ای از سازمان‌های بین‌الدولی موفق‌ترین سازمان منطقه‌ای و بین‌المللی است و این دال بر تطبیق نظریه نوکارکردگرایی ارنست هاس با واقعیات موجود

1. Perpetual Peace
2. David Mitrany
3. Low Politics
4. High Politics
5. Ernest B. Haas

است. بنابراین می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا منطقه‌ای شدن^۱ آمریکای شمالی را می‌توان با منطقه‌گرایی اروپایی مقایسه کرد و آیا با آنکه منطقه‌گرایی اروپایی از نظریه نوکارکردگرایی پیروی می‌کند، منطقه‌ای شدن در آمریکای شمالی با این نظریه مطابقت دارد؟ از این‌رو هدف مقاله حاضر بررسی تناقضات و تفاوت‌های منطقه‌ای شدن در آمریکای شمالی با منطقه‌گرایی در اروپای غربی، چرایی و چگونگی آن است.

۲. همگرایی در آمریکای شمالی

آیا می‌توان نفتا را منطقه‌گرایی نامید یا خیر، چرا؟ منطقه‌ای شدن آمریکای شمالی چه شباهت و تفاوت‌هایی با منطقه‌گرایی اروپایی دارد؟ منشأ این تفاوت‌ها در کجاست؟

برخی اندیشمندان منطقه‌گرایی که به این حوزه نگاهی صرفاً اقتصادی دارند، به فلسفه شکل‌گیری نفتا اشاره می‌کنند؛ از جمله اینکه نفتا پیمانی برای منافع مشترک قاره آمریکا است و ما باید در آرزوی آینده‌ای باشیم که دنیا قاره آمریکای شمالی را قاره‌ای بداند که تجارت سه کشور آمریکا، کانادا و مکزیک در ورای مرزهای آنان بیش از پیش رواج داشته باشد (www.reagan.utexas.edu/archives/reference/11.3.79.html).

آنها با اشاره به پیشرفت‌های اقتصادی سه کشور عضو نفتا در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ نتیجه‌گیری کردند که نفتا با جمع کردن دو اقتصاد صنعتی بسیار پیشرفته و یک اقتصاد در حال توسعه تأثیر زیادی بر اقتصاد آمریکای شمالی خواهد داشت (Hufbauer & Schott, 2005: 69-72). در این زمینه اقتصاددانی به نام رازدران^۲ که از چشم‌انداز اقتصادی صرف به موضوع نگاه می‌کند می‌نویسد: «نفتا موفق‌ترین پیمان تجاری در اقتصاد جهان است» (Dura'n, 2003:53).

برخی دیگر از صاحب‌نظران از این هم فراتر رفته و نفتا را اولین طرح منطقه‌ای پس از اتحادیه اروپا از لحاظ انطباق با نظریه نوکارکردگرایی می‌دانند. آنها ادعا می‌کنند که نفتا به سمت حوزه‌هایی مانند همکاری‌های پولی و مالی، هماهنگی اجتماعی و ادغام سیاسی تسری پیدا کرده است. برای نمونه وینتراب در این زمینه می‌گوید: با وجود عبارت «تجارت آزاد» در نام نفتا این موافقت‌نامه بسیار گسترده‌تر از یک موافقت‌نامه تجاری است. نفتا روابط اقتصادی فراتر از تجارت کالاها و خدمات دارد، تا جایی که گفته می‌شود نفتا توانایی دگرگونی روابط سیاسی میان سه کشور را دارد (weintraub, 1994: 2).

برای پاسخ به مسائل مطرح‌شده لازم است مجدداً نگاه مختصری به همگرایی اروپایی بیندازیم. همگرایی اروپایی اقدام داوطلبانه دولت‌های این قاره برای از دست دادن بخشی از

1. Regionalization

2. Clemente RuzDura'n

حاکمیت ملی خود به منظور دستیابی به فنون جدید حل و فصل اختلافات و پیشرفت در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی است. روند همگرایی در اروپا از حوزه‌های اقتصادی شروع شد و به تدریج به سایر حوزه‌ها تسری پیدا کرد.

برخلاف منطقه‌گرایی اروپایی که اساساً فراملی بوده و در راستای تضعیف حاکمیت ملی دولت‌ها گام برداشته است، منطقه‌ای شدن در آمریکای شمالی مبتنی بر محاسبات ملی بوده است. محاسباتی که تأمین‌کننده منافع ملی و متقابل آمریکا و هر کدام از کشورهای کانادا و مکزیک به تنهایی بوده است.

اگرچه پس از جنگ جهانی دوم همگرایی چشمگیری بین کانادا و ایالات متحده از طریق فرماندهی دفاع هوایی آمریکای شمالی^۱ صورت گرفته بود، اما توافق‌نامه خودرو که در سال ۱۹۶۵ بین دو کشور امضا شد، وابستگی تجاری کانادا به ایالات متحده را افزایش داد، به طوری که تا اوایل دهه ۱۹۸۰ واردات کانادا از ایالات متحده ۷۲ درصد و صادرات این کشور به ایالات متحده ۷۵/۸ درصد تجارت این کشور را تشکیل می‌داد (Granatstein & Bothwell, 1991: 330).

اقدام کانادا برای غلبه بر چنین وضعیتی رد پیشنهاد ریگان برای تشکیل پیمان تجاری آمریکای شمالی بین آمریکا، کانادا و مکزیک و انتخاب فردی به نام پیرالیوت ترادیو^۲ به نخست‌وزیری در سال ۱۹۸۰ بود که سیاست اقتصادی ناسیونالیستی را در پیش گرفت. این سیاست که از ابتدای ریاست جمهوری ریگان شروع شد، تأثیر منفی چشمگیری بر منافع آمریکا در کانادا گذاشت. بنابراین کنگره نیز پاسخ ایالات متحده به سیاست‌های کانادا را با اقدام‌های حمایتی جدی شروع کرد (Bothwell, 2007: Chaps 19-20). این امر فشارهای سهمگینی را بر دولت کانادا وارد آورد، به طوری که دستیابی به بازار آمریکا به هدف سیاسی مهمی برای کانادا تبدیل شد. آشکار بود که رسیدن به چنین هدفی جز با کنار گذاشتن سیاست‌های اقتصاد ناسیونالیستی امکان‌پذیر نبود. به همین علت دولت ترادیو در سال ۱۹۸۳ امکان گفت‌وگو درباره یک سری موافقت‌نامه‌های محدود تجارت آزاد با آمریکا را بررسی کرد. نتیجه این گفت‌وگوها امضای موافقت‌نامه کاسفتا^۳ به در ۱۹۸۸ بود.

جامعه تجاری کانادا طی قرون نوزدهم و بیستم پشت دیوارهای بلند تعرفه‌ها رشد کرد. (Granatstein, 1996: 48-49)، اما واقعیات تلخ مربوط به آن موجب شد که در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ جامعه مذکور دیدگاه خود را تغییر دهد و به مدافع پرشور تجارت آزاد با آمریکا تبدیل

1. North American Air Defence Command (NORAD)
2. Pierre Elliott Trudeau
3. Canada- US Free Trade Agreement (CUSFTA)

شود (Gabriel & Macdonald, 2004: 82-85). نتیجه تغییر افکار عمومی جامعه کانادا در جهت حمایت از تجارت آزاد انعقاد پیمان کاسفتا بین کانادا و آمریکا بود. آن‌گونه که توملین از آن به‌عنوان «خداحافظی کانادایی‌ها با گذشته یاد می‌کند» (Tomlin, 2001: 45-58).

اما رها کردن گذشته از سوی کانادایی‌ها به چه معنا بود؟ آیا به معنای دست کشیدن از ملی‌گرایی اقتصادی و از دست دادن بخشی از حاکمیت ملی خود به نفع یک سازمان منطقه‌ای بود یا برعکس آنها کاسفتا را ابزار پیشبرد منافع اقتصادی خود تلقی می‌کردند. با توجه به مطالب یادشده می‌توان گفت که کانادایی‌ها بر این عقیده بودند که کاسفتا ثروت کانادا را افزایش خواهد داد، اگرچه بخشی از جامعه کانادا نیز باور داشتند که کاسفتا کانادا را در ایالات متحده مستحیل خواهد کرد، بنابراین با اصل آن مخالفت می‌کردند.

ایالات متحده ضمن آنکه به منافع اقتصادی کاسفتا اعتراف کرده و آن را نماد برتری آمریکایی تلقی می‌کرد، صرفاً آن را دوجانبه می‌دانست تا چه رسد به اینکه حرکتی در راستای رسیدن به وحدت منطقه‌ای باشد (Wonnacott, 1996: 237). بنابراین آمریکایی‌ها به تدریج به این نتیجه رسیدند که کاسفتا می‌تواند به‌عنوان الگویی مؤثر برای توافق تجاری دوجانبه با مکزیک نیز کاربرد داشته باشد.

از نظر ایالات متحده توسعه تجارت آزاد با مکزیک به دو دلیل به نفع آمریکا بود؛ ابتدا اینکه آشکارا تأمین‌کننده منافع آمریکا بود و دوم اینکه با تأمین سرمایه مورد نیاز مکزیک مشکل اشتغال افراد جویای کار در این کشور حل می‌شد و از این‌رو به این وسیله از مهاجرت خیل عظیمی از مهاجران غیرقانونی به ایالات متحده و ایجاد مشکل بیکاری در آمریکا ممانعت به‌عمل می‌آمد.

وابستگی مکزیک به بازار ایالات متحده موجب شد تا این کشور نیز شرایطی همچون کانادا پیدا کند. اقتصاد مکزیک به‌علت شروع برنامه گسترده صنعتی در سال ۱۹۶۵ با اقتصاد آمریکا ادغام شد (Fatemi, 1990). مکزیک نیز تا حد زیادی به لحاظ تجاری به ایالات متحده وابسته بود. در سال ۱۹۹۴، ۷۸ درصد صادرات و ۶۸ درصد واردات مکزیک را ایالات متحده تشکیل می‌داد (Cooper, 1999: 235). همانند کانادا مکزیک هم نیازمند دسترسی به بازار ایالات متحده برای تأمین اهداف خود بود. بنابراین مثل مالرونی، گورتاری^۱، رئیس‌جمهور مکزیک نیز دیدگاه خود را در خصوص موافقت‌نامه تجارت آزاد تغییر داد و در سال ۱۹۹۰ از ایالات متحده درخواست کرد تا گفت‌وگوهای تجارت آزاد بین دو کشور شروع شوند (Cameron & Tomlin, 2000: 59). با این حال هم مکزیک و هم کانادا روند تدریجی بازسازی اقتصادی خود

1. Carlos Salinas de Gortari

را در پی نابسامانی‌های اقتصادی دهه ۱۹۷۰ آغاز کرده بودند. در کانادا نابسامانی اقتصادی با به هم پیوستن رکود اقتصادی و اعمال سیاست حمایت‌گرایی اقتصادی آمریکا تشدید شد و در مکزیک با بحران بدهی سال ۱۹۸۲.

به هر حال کاسفتا زمینه را برای شروع گفت‌وگوهای تجارت آزاد بین مکزیک و ایالات متحده فراهم کرد. سپس با پیوستن کانادا به این گفت‌وگوها در سال ۱۹۹۱ و انجام توافقات بین سه کشور نفتا با هدف آزادسازی جریان‌های تجاری و سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۹۲ امضا شد و در سال ۱۹۹۴ به اجرا گذاشته شد.

اما سؤالات مطرح در مورد نفتا این است که آیا پیمان یادشده همگرایی فراگیر منطقه‌ای است یا سرآغازی است برای منطقه‌گرایی عمیق‌تر مانند منطقه‌گرایی در اروپای غربی یا حتی در آسیای جنوب شرقی، یا صرفاً توافقی بین دو نظام اقتصادی نسبتاً کوچک (کانادا و مکزیک) برای دسترسی به بازار آمریکاست؟ پاستور متخصص منطقه‌گرایی آمریکای شمالی بر این باور است که نفتا نشأت گرفته از الگوی «دوجانبه‌گرایی متقابل»^۱ مسلط بر روابط دوجانبه ایالات متحده با کانادا و ایالات متحده با مکزیک است (Pastor, 2004:131). آکاینو یکی از جدی‌ترین طرفداران ایده جامعه آمریکای شمالی نیز به این موضوع اعتراف کرده می‌گوید:

«...شیوه مناسب برای ایجاد دوجانبه‌گرایی و سه‌جانبه‌گرایی تلاش برای اجرای اصلی در درون ابتکار مشارکت برای امنیت و شکوفایی (SPP)^۲ است؛ یعنی این اصل که سه‌تایی گفت‌وگو و دوتایی عمل کنند (D'Aquino, 2008:184)».

اگرچه نفتا به نهاد منطقه‌ای تبدیل شده، اما عدم تمایل به ایجاد همگرایی فراگیر منطقه‌ای، نبود زمینه‌های قابل اتکای آن و فقدان نهادهای حکومتی قوی سبب شده که این پیمان به سمت همکاری‌های مشترک و عمیق در حوزه‌های دیگری از جمله حوزه سیاسی پیش نرود. با اینکه نفتا «منطقه‌ای شدن» - به معنای ادغام اقتصادی از پایین به بالا - را تقویت کرده، قادر به ایجاد همگرایی یا منطقه‌گرایی گسترده‌تر نبوده است، گو اینکه اساساً بنیانگذاران نفتا هدفی فراتر از یک پیمان آزاد تجاری برای آن در نظر نگرفته‌اند. میس در این زمینه به‌اختصار یادآور می‌شود: «امضاکنندگان نفتا هیچ‌گاه قصد این نداشتند که چنین دستاوردی بتواند چیز دیگری را در پی داشته باشد» (Mace, 2007:7).

منطقه‌گرایی در اروپا مبتنی بر یک سری ضرورت‌های قاره‌ای و بین‌المللی بود. ضرورت‌های داخلی عبارت بودند از: رشد دوباره گرایش‌های ناسیونالیستی و هویتی که خطر

1. dual- bilateralism
2. Security and Prosperity Partnership (SPP)

جنگ و درگیری را افزایش می‌داد و استقرار قدرت اروپایی در صحنه بین‌الملل. الزامات جهانی نیز اغلب از فشارهای اقتصادی بین‌المللی ناشی می‌شدند و توان رقابت اقتصادی اروپا را به چالش می‌کشیدند (Story, 2006: 87-108).

این ضرورت‌ها موجب شدند که نهادسازی کاملی در اروپا صورت گیرد. اما هیچ‌یک از موارد یادشده در شکل‌گیری نفتا دخیل نبودند؛ نه ایده شکل‌گیری نفتا در محیطی به‌وجود آمد که جنگ‌های جهانی در آن وجود داشته باشد و نه ایجاد نفتا واکنشی به فشارهای اقتصادی خارجی بود و نه در منطقه آمریکای شمالی اقدامی مشابه برای ایجاد پول واحد صورت گرفته است تا در پرتو ایجاد آن از برتری یک قدرت اقتصادی ممانعت به‌عمل آید. بلکه اگر در اروپا تلاش می‌شد تا از همگرایی برای کم‌رنگ کردن تمایلات ملی‌گرایانه استفاده شود، در عوض دولت‌های آمریکای شمالی هر کدام به‌نحوی نگران خدشه‌دار شدن نقض حاکمیت ملی خود بوده و هستند. شهروندان ایالات متحده به‌واسطه ناسیونالیسم عمیق فرهنگی که ریشه در استثناء‌گرایی آمریکایی^۱ دارد خود را شهروندان درجه یک جهانی می‌دانند. بنابراین طبیعی است که چنین حس مشترکی در میان آمریکایی‌ها موجب اجتناب آنها از قرار گرفتن در کنار کانادایی‌ها و مکزیکی‌ها در یک ساختار همگرا دارد.

مکزیک نیز خود را وارث تمدنی کهن و همگرایی با کشورهایی با پیشینه‌ای اندک را تهدیدی برای تمدن باستانی خود می‌دانند. در مورد کانادایی‌ها نیز ترس تاریخی از نزدیک شدن به همسایه قدرتمند جنوبی وجود دارد.

منطقه‌گرایی در آسیای جنوب شرقی نشان‌دهنده تمایزی دیگر با منطقه‌ای شدن در آمریکای شمالی است. در این مورد شاهد منطقه‌گرایی قوی بازارمحور و جریان‌های سرمایه‌گذاری و ایجاد شبکه‌های تولید منطقه‌ای به‌وسیله شرکت‌های چندملیتی بوده‌ایم (هانگی، رولوف و رولاند، ۱۳۹۲).

منطقه‌گرایی در آسیای جنوب شرقی و اروپا از ضرورت‌های متفاوتی سرچشمه گرفته و از نهادهای متفاوتی تشکیل شده‌اند. با این حال در هر دو مورد دولت‌ها تمایل خود را به گفت‌وگو نشان داده و سیاست‌های مشترکی اتخاذ و اجرا کرده‌اند. در اتحادیه اروپا این سیاست‌ها با هدف دستیابی به نتایج هماهنگ و در آسیای شرقی با هدف گفت‌وگوی جدی و نهادسازی منطقه‌ای انجام گرفته است. اما در عوض شواهد بسیار اندکی در زمینه گفت‌وگوهای منطقه‌ای یا تقویت منطقه‌گرایی در آمریکای شمالی وجود دارد.

۲. ۱. آمریکای شمالی؛ تلاش برای منطقه‌گرایی نخبه‌محور

گفته می‌شود اصل انشعاب که ابتدا در نظریه کارکردگرایی مطرح شد، در مورد آمریکای شمالی نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد. بلاسا با توجه به نظریه کارکردگرایی می‌نویسد که هر مرحله از ادغام فشارهایی را به وجود می‌آورد که تنها از طریق رفتن به مرحله بعد قابل حل است. الگوی ادغام اقتصادی بلاسا برای اروپای غربی با منطقه آزاد تجاری شروع و به تدریج به اتحادیه گمرکی تبدیل شد، با ایجاد بازار مشترک وحدت اقتصادی که نتیجه آن هماهنگی اقتصادهای ملی بود، تداوم یافت و در نهایت به ادغام کامل اقتصادی انجامید (Balassa, 1961). اولین طرحی که تا پیش از ۱۱ سپتامبر با هدف تعمیق منطقه‌گرایی در چارچوب نفتا مطرح شد، بحثی درباره وحدت پولی آمریکای شمالی با عنوان آمرو^۱ بود که نظیر و معادل یورو تلقی می‌شد و انتظار می‌رفت به رفع بی‌ثباتی نرخ‌های مبادله ارز بینجامد (www.fraserinstitute.org) و سپس نخبگان دیگری مانند رابرت پاستور در ایالات متحده از آن حمایت کردند (Pastor, 2001).

اگرچه منطقه‌گرایی در مکزیک از سوی دولت کویسادا^۲ حمایت شد (Thompson 2000) با این حال هیچ‌یک از طرح‌های یادشده توفیق چندانی کسب نکردند. دولت و جامعه بازرگانان کانادا اساساً با طرح‌های سال ۱۹۹۹ در زمینه وحدت پولی مخالف بودند. همچنین در ایالات متحده تلاش نخبگان و در مکزیک تلاش دولت برای تشکیل جامعه اقتصادی آمریکای شمالی هر دو با حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به فراموشی سپرده شدند.

اساساً کل سیاست‌های دولت ایالات متحده حول دو محور مهم دور می‌زند؛ این دو محور عبارت‌اند از: امنیت و منافع آمریکا؛ که به‌طور تفکیک‌ناپذیری به هم وابسته‌اند. حادثه یازدهم سپتامبر امنیت و منافع آمریکا را هدف قرار داده بود، بنابراین طبیعی بود که کل سیاست‌های ایالات متحده را نیز تحت تأثیر قرار دهد. از این رو حملات یادشده بحث مربوط به تعمیق همگرایی در آمریکای شمالی را کاملاً تحت‌الشعاع قرار داد. در روزهای پس از یازدهم سپتامبر وقتی روزنامه‌های آمریکایی گزارش کردند که برخی هواپیماربایان از کانادا وارد ایالات متحده شده‌اند، این نگرانی به وجود آمد که کانادا پناهگاهی برای تروریست‌هاست (Clayton & Chaddock, 2001). بنابراین صف طولی از خودروها در بزرگراه منتهی به ایالات متحده بیش از ۱۰ ساعت برای ورود به آمریکا منتظر ماندند. این تأخیر سبب شد میلیون‌ها دلار خسارت به شرکت‌هایی که کالاهای خود را سر موقع تحویل می‌دادند، وارد آید و تولید بیش از ۵۰/۰۰۰ واحد صنعتی مهم در آمریکا متوقف شود (Lee & Hancock, 2005: 8-11).

1. Amero

2. Vicente Fox Quesada

در چنین اوضاع و احوالی بود که فاکس، رئیس‌جمهور مکزیک، از خواسته خود مبنی بر تعمیق منطقه‌گرایی صرف‌نظر کرد و رؤسای سه کشور منطقه‌گرایی را صرفاً به‌عنوان ابزاری برای رفع تنگنای اقتصادی کشورهای خود پس از یازدهم سپتامبر مطرح کردند. با وجود این آنچه از نظر آمریکایی‌ها در درجه اول اولویت قرار داشت، امنیت آمریکا بود.

دولت آمریکا با تصویب قانون وحدت و تقویت آمریکا و با فراهم کردن ابزارهای ضروری برای رهگیری و ممانعت از تروریسم در سال ۲۰۰۱ کنترل مرزها را شدت بخشید. همچنین دیوان‌سالاری عظیمی با عنوان وزارت امنیت داخلی ایجاد و وظیفه مهم حفاظت از آمریکا در برابر حملات تروریستی به آن محول شد. بونر^۱ عضو کمیته خدمات گمرکی یادآور شد که پس از یازدهم سپتامبر مأموریت ما از پیشگیری ورود مواد مخدر و کنترل تجارت به پیشگیری امنیتی از جمله جلوگیری از ورود تروریست‌ها و سلاح‌های تروریستی به داخل خاک آمریکا تغییر یافت. (www.9-11.commission.gov/hearings/hearing7/witness_bonner.htm) آن‌گونه که کارچن می‌گوید آمریکا روال جدیدی برای امنیت خود در پی گرفت تا جایی که اگر انتقال افراد، وسایل نقلیه و کالاها از مرز ایالات متحده امنیت این کشور را به خطر بیندازد، تمهیدات مرزی به‌گونه‌ای که امنیت داخلی را تضمین کند تغییر خواهند کرد (Courchene, 2003:275). همچنین سلاسیس‌فیر آمریکا در کانادا به کانادایی‌ها یادآور شد که در دنیای پس از یازدهم سپتامبر «امنیت برگ برنده تجارت است» (Brean & Alberts, 2003: A1 & A13)

کاهش ارزش تجارت و به خطر افتادن منافع تجاری سه کشور آنها را واداشت تا برای ایجاد مرز هوشمند^۲ با یکدیگر مذاکره کنند. ایالات متحده در دسامبر ۲۰۰۱ موافقت‌نامه مرز هوشمند را با کانادا و تقریباً عین همان را در مارس ۲۰۰۲ با مکزیک منعقد کرد. با این حال به‌علت دیوان‌سالاری عریض و طویل و موانع گمرکی که به‌سبب ملاحظات امنیتی ایجاد شده بودند، مرزهای هوشمند نتوانستند مشکلات تجارت را رفع کنند.

بنابراین چندین طرح برای حل معمای امنیت و تجارت و تعمیق همگرایی در آمریکای شمالی از سوی نخبگان و بازرگانان ارائه شد: طرح اول از سوی هارت^۳ و دایموند^۴، از مقامات پیشین دولت کانادا، ارائه شد. آنها با توجه به نامناسب بودن تمهیدات مرزی پس از یازدهم سپتامبر استدلال کردند که تعمیق همگرایی می‌تواند از

-
1. Robert Bonner
 2. Smart Border
 3. Michael Hart
 4. William Dymond

طریق کمک امنیتی کانادا به ایالات متحده و در مقابل کاهش مقررات اداری در مرزها از سوی آمریکا صورت گیرد (www.carleton.ca/ctpl/pdf/papers/cdaus.pdf).

طرح دوم از طرف دابسون معاون پیشین وزیر دارایی کانادا با عنوان «ایده بزرگ» مطرح شد. این طرح سعی می‌کرد عملاً نگرانی‌های امنیتی آمریکا را در ازای کاهش موانع تجاری و نقل و انتقال افراد برطرف کند (Dobson, 2002: 29-30).

طرح دیگری از سوی هافباور و اسکات ارائه شد. آنها ضمن توجه به روش مرحله به مرحله پیشبرد جریان همگرایی اعتراف کردند که مزایایی مانند آزادی مهاجرت یا هماهنگی حقوقی در کوتاه‌مدت به دست نمی‌آید، بلکه ضروری است رهیافت عملی‌تر کاهش یا حذف تعرفه‌های خاص را به منظور نقل و انتقال کالاها، خدمات، سرمایه و اشخاص برگزینیم (Hufbauer & Schott, 2005: 468-469). از این رو گوتلیب معاون پیشین وزیر خارجه کانادا درباره سرشت خاص بسیاری از طرح‌های موجود گفت:

باور به اینکه بتوان چنین مسائلی را از طریق اعمال نفوذ یا به صورت ادواری حل و فصل کرد، غیرواقعی است. منافع ملی نیازمند راهبردی کلان برای ایجاد ساختاری جامع و قانونی است که طبق آن گردش آزاد کالاها، خدمات و اشخاص می‌تواند تضمین شود. این ساختار می‌تواند خواه به صورت بازار مشترک، اتحادیه گمرکی یا اجتماعی قانونی ملهم از الگوی اروپایی باشد. یا ترکیبی خاص مانند موافقت‌نامه‌ای که لغو اقدامات جبرانی بین دو کشور آمریکا و کانادا را با خود به همراه داشته باشد (Gotlieb, 2004: 40). طرح‌ها و ابتکارات عمق‌بخشی به همگرایی در آمریکای شمالی از سوی حوزه‌های سیاسی نیز مطرح شدند. از جمله توماس آکاینو، رئیس شورای عالی اجرایی کانادا، سازمانی متشکل از تقریباً ۱۵۰ شرکت را در ژانویه ۲۰۰۳ در راستای ابتکار امنیت و رفاه آمریکای شمالی راه‌اندازی کرد. اگرچه این سازمان در آوریل ۲۰۰۳ یک گروه اقدام ۳۰ نفری به منظور پیشبرد همگرایی ایجاد و اقدام‌هایی به عمل آورد، با این حال از سوی مقامات رسمی و نخبگان آشکارا اعتراف شد که ابتکار CCCE نمی‌تواند عملکردی شبیه به عملکرد بازار مشترک یا نهادهای فراملی اروپایی داشته باشد (www.ceocouncil.ca/en/publications/publications.php).

۲.۲ پاسخ دولت‌های آمریکای شمالی نسبت به طرح‌های تعمیق همگرایی

از میان طرح‌های ارائه شده از سوی نخبگان، رؤسای سه کشور مکزیک، آمریکا و کانادا به ابتکار مشارکت برای امنیت و رفاه تمایل نشان دادند. SPP دو دستور کار ایجاد کرد: الف) دستور کار امنیتی؛ که توجه خود را به پیشگیری از تهدیدات خارجی و داخلی نسبت به آمریکای شمالی و جلوگیری از قاچاق مواد مخدر معطوف کرد؛ ب) دستور کار پیشرفت، که

توجه خود را روی افزایش تولید، کاهش هزینه‌های تجاری و ارتقای کیفیت زندگی مردمان آمریکای شمالی متمرکز کرد (www.SPP.gov). رؤسای سه کشور و ۹ وزیر از سه کشور (وزرای امور خارجه/وزرای تجارت/صنعت/اقتصاد و وزرای امنیت داخلی و عمومی) که عهده‌دار مسئولیت در زمینه امنیت و پیشرفت بودند، در فوریه سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به‌منظور پیشبرد SPP با هم دیدار کردند.

SPP تمهیدی منطقه‌ای بود که به‌وسیله شرکت‌ها، مجامع آکادمیک و کانون‌های فکری به اجرا درآمد و موجب دسترسی طبقه ثروتمند به اجتماع مشترکی شد که دیگر گروه‌های جامعه مدنی را نفی می‌کرد. از نگاه منتقدان و مخالفان، SPP تحولی بنیادین در شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بین سه کشور و مقدمه‌ای برای ایجاد اتحادیه آمریکای شمالی بود. آنچه شک مخالفان را به یقین نزدیک می‌کرد، طرح ساخت بزرگراه نفتا بود که از سوی سازمانی به نام ناسکو بر روی شبکه جهانی اطلاع‌رسانی (وب) قرار گرفته بود (<http://www.nascocorridor.cm>). طرح بزرگراه نفتا سیستم عظیم چندگانه‌ای بود که قرار بود مکزیک، ایالات متحده و کانادا را به هم وصل کند. در طرح یادشده ده خط تردد سواری و کامیون دیده شده بود، همچنین از فاصله بین دو باند اصلی برای عبور قطارها و عبور لوله‌های نفت، گاز و آب استفاده می‌شد (Corsi, 2007: 91-116). با این حال نه اتحادیه آمریکای شمالی و نه بزرگراه نفتا هیچ‌یک به واقعیت نپیوستند.

۳.۲. واکنش‌های اجتماعی نسبت به SPP

در هر سه کشور آمریکای شمالی SPP به‌عنوان منادی طرح سیاسی جدیدی با هدف کم‌رنگ کردن حاکمیت دولت‌های این منطقه و ایجاد تشکیلی فراملی شبیه به اتحادیه اروپا تلقی اما با منتقدان فراوانی روبه‌رو شد.

این شبکه‌های سه‌ملیتی حول بحث‌های تجارت آزاد اوایل دهه ۱۹۹۰ و اعتراض‌های ضد جهانی شدن اواخر این دهه و اوایل دهه ۲۰۰۰ با هم متحد شدند و با به راه انداختن شبکه‌های مجازی و اعتراض‌های خیابانی با سرشت غیردموکراتیک ادغام اقتصادی و سیاسی SPP مخالفت کردند (Ayres & Macdonald, 2007: 31-3200).

مخالفت‌ها به جناح راست نیز کشیده شد و در درجه اول ایالات متحده را در بر گرفت. جناح راست نگران این بود که SPP اولین مرحله از طرح پنهان دولتی و نخبگان شرکتی برای ادغام ایالات متحده با کانادا و مکزیک و ایجاد اتحادیه آمریکای شمالی باشد. آشکارترین دلیل آنها برای این ادعا طرح ساخت بزرگراه نفتا بود که نه تنها مستلزم صرف هزینه زیاد، بلکه نیازمند تصرف زمین‌های فراوانی در سرتاسر نواحی شمال مرکزی ایالات متحده بود. با این

حال از نظر مخالفان نگرانی‌ها به همین جا ختم نمی‌شد؛ از جمله اینکه در صورت احداث بزرگراه نفتا این بزرگراه به اتوبانی بین‌المللی تبدیل می‌شد و در این صورت قانون آمریکا دیگر حاکمیت نداشت. به این معنا که کامیون‌های فاقد کنترل و ایمنی مکزیکی حامل مواد مخدر، مهاجران غیرقانونی و افراد تروریست بدون هیچ محدودیتی وارد خاک ایالات متحده می‌شدند، بدون اینکه کسی بتواند به آنها اعتراض کند (Corsi, 2007: 91-116).

مخالفت با اتحادیه آمریکای شمالی و بزرگراه نفتا اغلب در شبکه‌های اجتماعی جهانی وب مانند یوتیوب از سر گرفته شد. تعداد زیادی از سازمان‌های محافظه‌کار هم در جنبش ضد SPP مشارکت داشتند. نشریات محافظه‌کار موجود در شبکه جهانی نیز در تولید و بازتولید پیام مخالفت مؤثر بودند.

در آوریل ۲۰۰۸ مخالفت با اتحادیه آمریکای شمالی و بزرگراه نفتا جدی‌تر شد، به طوری که تقریباً نیمی از مجالس مقننه ایالت‌ها با این دو طرح مخالفت کردند. همچنین ۴۴ عضو مجلس نمایندگان از ۲۲ ایالت آمریکا همزمان موافقت خود را با قطعنامه کنگره مبنی بر اینکه «ایالات متحده نباید در ایجاد سیستم بزرگراه نفتا مشارکت نماید» اعلام کردند (www.govtrack.us/congress/bill. xpd? bill).

بعلاوه هم هیلاری کلینتون و هم باراک اوباما طی انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۸ انتقاد از نفتا و SPP را به دلیل تأثیر منفی‌ای که بر مشاغل تولیدی در ایالات متحده داشتند، دستمایه کار خود قرار دادند.

مخالفان SPP، و عمدتاً گروه‌های جامعه مدنی، برای مخالفت با این طرح از پشتوانه نظری نیز برخوردار بودند و آن دیدگاه سازه‌انگاری^۱ بود. از نظر آنان مناطق فقط از لحاظ جغرافیایی یا اقتصادی ساخته نمی‌شوند، بلکه «مناطق جوامعی‌اند ساخته ذهن» که به وسیله نخبگان منطقه‌ساز ایجاد می‌شوند یا از لحاظ اجتماعی «ساخته» می‌شوند. بنابراین باید نقش هویت‌ها و ارزش‌ها را در ایجاد یا مخالفت با طرح‌های منطقه‌ای جدی گرفت (Duina, 2006, Chps: 3-4).

بی‌تردید وقتی آمریکایی‌ها، کانادایی‌ها و مکزیکی‌ها با طرح‌های منطقه‌ای مثل نفتا یا SPP مواجه می‌شوند، در مقایسه با اروپایی‌ها واکنش‌های بسیار متفاوتی از خود نشان می‌دهند که بیانگر رشد ناکافی هویت منطقه‌ای در آمریکای شمالی و پذیرش دشوار منطقه‌گرایی در چارچوب آمریکای شمالی است. شواهد حاکی از آن است که اروپا شاهد تضعیف پیوندهای ملی سکولار اما در عوض تقویت هویت‌های محلی سکولار و رشد چشمگیر هویت اروپایی بوده و متقابلاً در آمریکای شمالی هویت محلی تضعیف اما پیوندهای ملی تقویت شده است.

1. Constructivism

۳. ایالات متحده آمریکا و منطقه‌گرایی

با توجه به ساختار سیاسی، اولویت‌های سیاسی و اقتصادی و جایگاه ایالات متحده در اقتصاد منطقه و جهان و با توجه به اینکه تعمیق همگرایی منطقه‌ای نیازمند تلاش‌های دولت‌محور، تقویت سازمان‌های منطقه‌ای، همکاری‌های نهادی و از دست دادن داوطلبانه بخشی از حاکمیت ملی به نفع یک سازمان فراملی است آیا منطقه‌گرایی برای ایالات متحده امکان‌پذیر است و این کشور تا چه حد تمایل به مشارکت در روند تقویت سازمان‌های منطقه‌ای دارد؟

طرفداران نظریهٔ ثبات مبتنی بر سیطره^۱ بر این باورند که «دنیا باید دارای یک سرکرده و رهبر باشد، به نحوی که فقط او سیطرهٔ خود را در سراسر جهان بگشاید و نظام جهانی یکسانی ایجاد کند». بنابراین برای اینکه دنیا ثبات داشته باشد، باید یک ثبات‌دهنده و فقط یک ثبات‌دهنده داشته باشد. نظریهٔ ثبات مبتنی بر سیطره ویژگی قدرت یا دولت هژمون را سلطه و کنترل آن بر مواد خام، بازار، منابع سرمایه و کالا، نرخ ارز، بازار سهام و... می‌داند (عسکرخانی، ۱۳۸۳: ۹۰-۹۲). سپس گفته می‌شود که اراده و توانایی انجام چنین کارهایی در دوران کنونی فقط در اختیار آمریکا به عنوان قدرتی بی‌رقیب^۲ است (ایکبری، ۱۳۸۲: مقدمه).

اگرچه دولت هژمون نهایت نفوذ و اهتمام خود را برای ایجاد نهادها و رژیم‌های بین‌المللی به کار می‌برد، هدف اولیهٔ قدرت سیطره‌جو همانا حمایت و حفاظت از حاکمیت و منافع ملی خود است (عسکرخانی، ۱۳۸۳: ۹۲).

پیشینهٔ مشارکت ایالات متحده در نهادهای چندجانبه نشان‌دهندهٔ این است که این کشور با دقت و وسواس از حاکمیت و منافع خود دفاع می‌کند و به‌جز در مواردی که بتواند بر جریان تصمیم‌گیری این نهادها تسلط داشته باشد، به‌طور کلی رغبتی به مشارکت در آنها و محدود شدن آزادی عمل خود ندارد. این امر فقط به یکجانبه‌گرایی دوران بوش پسر اختصاص ندارد، بلکه در سال ۱۹۵۰ نیز نگرانی دولت آمریکا از محدود شدن استقلال عمل خود در عرصهٔ بین‌المللی سبب شد تا دولت هری اس ترومن^۳ اساسنامهٔ سازمان تجارت جهانی را برای تصویب به سنا نفرستد. حال آنکه برتری ایالات متحده در نهادهای برتن وودز تصویب بدون مخالفت عضویت آمریکا در این نهادها را در پی داشت. به همین سبب بود که کنوانسیون‌هایی مانند کنوانسیون حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان در سال ۱۹۷۹، کنوانسیون سازمان ملل در مورد حقوق دریاها در سال ۱۹۸۲ و کنوانسیون تنوع زیستی در سال ۱۹۹۲ با وجود موافقت دولت‌های وقت آمریکا از سوی کنگره تصویب نشدند.

1. Hegemonic Stability Theory
2. Unrivaled
3. Harry S. Truman

مخالفت با طرح‌های منطقه‌ای در ایالات متحده فقط شامل نارضایتی جوامع مدنی نمی‌شود، بلکه اساساً بازتاب اولویت‌های سیاسی دیرپای ایالات متحده و بی‌میلی هژمون به متعهد شدن به توافقات یا معاهداتی است که یا برای منافع این کشور اولویت ندارد یا موجب خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی‌اش می‌شود. همان‌گونه که هارل یادآور می‌شود، اولویت آشکار ایالات متحده دوری گزیدن از هر نهادی است که هدفش توسعه همگرایی به داخل و محدود کردن استقلال حقوقی و سیاسی این کشور باشد (Hurrell, 2006: 563).

همان‌گونه که ذکر شد، نفتا بیشتر به‌عنوان دوجانبه‌گرایی متقابل بین ایالات متحده و دو کشور کانادا و مکزیک شناخته می‌شود تا پیمان سه‌جانبه یا پیمانی منطقه‌ای. هیچ‌یک از دولت‌های ایالات متحده علاقه‌ای به تعمیق همگرایی منطقه‌ای در آمریکای شمالی که قدرت تصمیم‌گیری شایان توجهی به یک نهاد بین دولتی بدهد نداشته‌اند، چه رسد به اینکه به نهادی فراملی قدرت تصمیم‌گیری بدهند. اشتودر در این زمینه یادآور می‌شود که مهم‌ترین مانع سیاسی تعمیق همگرایی در آمریکای شمالی از جانب ایالات متحده، به‌ویژه از سوی کنگره این کشور، است که به‌شدت با نهادهای متداول فراملی مخالفت می‌کند (Studer, 2007: 71).

بنابراین حتی اگر کانادایی‌ها و مکزیک‌ها هم به این نتیجه برسند که تأسیس نهادهای قوی منطقه‌ای به سبک اروپایی‌ها برای تصمیم‌گیری مشترک مطلوب است، مشکل بتوان تصور کرد که ایالات متحده در شرایطی که قدرت و منافع‌اش برتری نداشته باشد، پذیرای هر گونه توافق نهادی یا بین‌دولتی باشد. در واقع منطقه‌گرایی در آمریکای شمالی رابطه مستقیمی با قدرت و حاکمیت این کشور دارد، همان‌گونه که کلارکسون نیز اظهار کرده، آمریکای شمالی تا آنجا که به‌وسیله قدرت هژمونیک آمریکا رهبری شده منطقه‌ای شده است (Clarkson, 2007: 99).

به‌علاوه خود نفتا هم از سازوکارهای اجرایی نیرومندی برخوردار نیست. دبیرخانه نفتا قدرت مستقل و منحصر به فردی ندارد، بلکه از بخش‌های اداری سه کشور آمریکا، کانادا و مکزیک تشکیل شده است (www.nafta-sec-alena.org). بنابراین از این حیث می‌توان چنین سازوکارهای ضعیفی را بازتاب اولویت‌های باثبات ایالات متحده برای حفظ استقلال و حاکمیت خود دانست.

با این حال و با وجود قدرت هژمونیک ایالات متحده آشکار است که تلاش برای تعمیق همگرایی در بخش‌های مهمی چون ایجاد یک پول مشترک که سبب ایجاد سیاست پولی مورد نظر آمریکا و هماهنگی کانادا و مکزیک با سیاست‌های ایالات متحده خواهد شد، نوعی

منطقه‌گرایی را به وجود خواهد آورد که دبلوک^۱ آن را منطقه‌گرایی آمریکایی می‌خواند (McDougall, 2004:151-153).

نتیجه

منطقه‌گرایی در اروپا بر ویرانه‌های دو جنگ جهانی بنا نهاده شد. اقدامی دولت‌محور و در راستای جلوگیری از گرایش‌های ناسیونالیستی که آتش جنگ را شعله‌ور می‌کرد و همین‌طور سازوکاری بود برای پاسخ به فشارهای اقتصادی داخلی و بین‌المللی. اقدام به همگرایی اروپایی مطابق نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی از زمینه‌های غیرسیاسی شروع شد، نهادسازی کاملی صورت گرفت و دولت‌ها بخشی از حاکمیت ملی خود را، داوطلبانه، به نفع یک سازمان فراملی رها کردند تا همگرایی به حوزه‌های سیاسی نیز سرایت کند. با پیمان ماستریخت همکاری سیاسی اروپایی به‌عنوان ستون دوم اتحادیه اروپایی شکل گرفت و پس از آن نیز همگرایی در زمینه‌های فرهنگی و هویتی به پیش برده شد، تا جایی که امروزه کسی در این واقعیت که اتحادیه اروپا موجودیتی واحد، متشکل و انسجام‌یافته است، شکی ندارد.

هیچ‌یک از موارد یادشده در شکل‌گیری پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی وجود نداشته و ندارند. نه محیط شکل‌گیری نفتا و نه علت شکل‌گیری آن هیچ‌کدام شبیه به اتحادیه اروپایی نبود. در آمریکای شمالی نیز اقدامی مشابه اقدام اروپا برای ایجاد پول واحد صورت نگرفته است. اگر در اروپا تلاش شد که برای رسیدن به همگرایی از تمایلات ملی‌گرایانه و هویتی کاسته شود، برعکس دولت‌های آمریکای شمالی هر کدام نگران هویت و نقض حاکمیت ملی خود هستند، زیرا منطقه‌گرایی در آمریکای شمالی اساساً بر ملاحظات ملی بنا نهاده شد و این ملاحظات پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ تقویت هم شده است.

با وجود وقفه‌ای نسبتاً کوتاه در روند پیشرفت همگرایی در اروپا، این نهاد منطقه‌ای و بین‌المللی همچنان در حال تعمیق و توسعه است. در مقایسه منطقه‌گرایی در آمریکای شمالی با مخالفت‌های گسترده و جدی از سوی گروه‌های جامعه مدنی و حتی دولت‌ها روبه‌روست. مانع عمده دیگر در راه تعمیق همگرایی در آمریکای شمالی قدرت هژمونیک ایالات متحده است که به هیچ روی پذیرای یک نهاد بین‌المللی که محدودیتی برای قدرتش ایجاد کند، نیست.

نفتا به‌جای منطقه‌گرایی، منطقه‌ای شدن را به معنای همگرایی اقتصادی از پایین به بالا تقویت کرده، اما در غیاب تلاش‌های دولت‌محور، تلاش‌های نخبه‌محور برای تعمیق

منطقه‌گرایی نیز با واکنش‌های ضدونقیضی مواجه شده است. بنابراین نفتا، به‌عنوان شاخص منطقه‌گرایی در آمریکای شمالی، در حد یک توافق‌نامه دوجانبه متقابل باقی مانده است تا اینکه به سمت حوزه‌های دیگری تسری پیدا کرده باشد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲). تنها ابرقدرت هژمونی آمریکا در قرن ۲۱. ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: ابرار معاصر.
۲. عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳). رژیم‌های بین‌المللی، تهران: ابرار معاصر.
۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۴. هانگی، هینر، رولوف، رالف؛ و رولاند، یورگن (۱۳۹۲). میان منطقه‌گرایی و روابط بین‌الملل، ترجمه الهه کولایی و محمدکاظم شجاعی، تهران: مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌الملل.

ب) خارجی

5. Ayres, Jeffrey & Macdonald Laura (2007). "Deep Integration and Shallow Governance: The Limits to Civil Society Engagement Across North America", **Policy and Society**, 25 (6): 23 – 42.
6. Balassa, Bela (1961). **The Theory of Economic Integration** (Homewood, IL: Richard D. Irwin, Inc.
7. Bothwell, Robert (2007). **Alliance and Illusion: Canada and the World, 1945 – 1984**, Vancouver: University of British Columbia Press.
8. Brean Joseph & Alberts, Sheldon (2003). "US Loses Faith in Canada", **National post**, March 26, A1 & A13.
9. Cameron, Maxwell A. & Tomlin, Brian W. (2000). **The making of NAFTA: How the Deal Was Done**, Ithaca, NY : cornell University Press.
10. Canadian Council of Chief Executives (2003). **Security and Prosperity: Toward a New Canada– United States Partnership in North America**, available at: www.ceocouncil.ca/en/publication/publications.php.
11. Clarkson, Stephen (2007). "Does North American Exist? Transborder Governance after NAFTA and the Security and Prosperity Partnership", **Norteame'rica, RevistaAcade'mica**, 2(2), pp: 85-104.
12. Clayton, Mark & Chaddock, Gail Russel (2001). "Terrorists Aided by Leaky US-Canada Line", **Christian Science Manitor Online**, Sep.19
13. Cooper (1999). "NAFTA and the Politic of Regional Trade", in Brian Hocking and Steven McGuire (eds). **Trade Politics: Actors, Issues and Processes**, New York: Routledge, pp: 229-244.
14. Corsi, Jerome (2007). **The late Great USA: The Coming Merger with Mexico and Canada**, New york: WND Books.
15. Courchene, Thomas (2003). "FTA at 15, NAFTA at 10 A Canadian Perspective on North American Integration", **North American Journal of Economics and Finance**, 14, pp: 263-285.
16. D'Aquino, Thomas (2008). **Reaching for the Top: Strategic Imperatives for Canada in a Transforming Global Economy**, The Simon Reism an Honory Lecture, National Gallery of Canada, Ottawa, march 27, pp: 1-21.
17. Dobson, Wendy (2002). **Shaping the Future of the North American Economic space: A Framework for Action, in The Border papers**, Toronto: C. D. Howe Institute.
18. Duina, Francesco (2006). **The Social Construction of Free Trade: The European Union. NAFTA and Mercosur** (Princeton, NJ: Princeton University press.
19. Dura'n, Clemente R. (2003). "NAFTA: Lessons from an Uneven Integration" **International Journal of Political Economy**, 3 (3), pp: 50-71.

20. Fatemi, Khosrow (1990). **The Maquiladora Industry : Economic Solution or problem?** New York: praeger publishers.
21. Gabriel, Christina and Macdonald (2004). 'Of Borders and Business: Canada Corporat Proposals for North American "Deep Integration"', **Studies in Political Economy**, 74, pp: 82-85.
22. Gotlieb, Allan(2004). **Romanticism and Realism in Canada's Foreign Policy**, Benefactors Lecture, Toronto: C. D. Howe Institute, pp: 1-45.
23. Granatstein J. L. and Bothwell, Robert(1991). **Pirouette : Pierre Trudeau and Canadian Foreign Policy**, Toronto : University of Toronto press.
24. Granatstein, j. L(1996). **Yankee go home? Canadas and Anti – Americanism**, Toronto: HarPer Collins.
25. Grubel, Herbert G.(1999). "The Case for the Amero : The Economics and Politics of a North American Monetary Union, **Critical Issues Bulletin**, The Fraser Institute, available at: [www.fraserinstitute.org/COMMERCE, WEB/Product_files/ameropdf.pdf](http://www.fraserinstitute.org/COMMERCE_WEB/Product_files/ameropdf.pdf).
26. H. Con. Res. 487, 109th Congress, 2nd Session, 28 September 2006: reintroduced in the 110th Congress as H. Con. Res. 40, 22 January 2007. For cosponsor, available at: [www.govtrack.us/congress/bill.xpd?bill=hc110-140](http://www.govtrack.us/congress/bills/110/hc110-140).
27. Hart, Michael and Dymond William (2001). "Common Borders, Shared Destinies: Canada, the United states and Deepening Integration", **Policy Debates**. Center for Trade Policy and law. Carleton University, November 20, available at: www.carleton.ca/ctpl/pdf/papers/cdaus.pdf.
28. Hurrell, Andrew (2006). "Hegemony in a Region that Dares not Speak its Name", **International Journal**, 61(3), pp: 545-566.
29. Lee sang M., & Hancock Marijane E. (2005). "Disruption in Supply Chain Due to September 11, 2001", **Decision line**, march, pp: 8-11.
30. Mace, Gordon (2007). "Introduction", in Gordon Mace (ed.), **Regionalism and the State: NAFTA and Foreign Policy Convergence** Burlington. VT :Ashgate Publications.
31. McDougall, John N. (2004). "The Long – Run Determinants of Deep/ political Canada–Us Integration", in Thomas J. Courchene, Donald J. Savoie and Daniel Schwanen (eds), **The Arts of the State II: Thinking North America**, Montral: Institute for Research on Public Policy.
32. **NAFTA Revisted :Achievements and Challenges** (Washington, Dc : Institute for International Economics 2005), pp: 468 – 9.
33. National Commission on Terrorist Attacks on the United States (2004). **7th Public hearing**, January 26 available at: www.commission.gov/hearings/hearing7/witness-bonner.htm.
34. Pastor, Robert A. (2004). "North Americas Second Decade", **Foreign Affairs**, 83(1), pp: 124-135.
35. **Reagan Ronald's Announcement for Presidential Candidacy** (1979). New York November 13, The Public Papers of President Ronald W.Reagan, Ronald Reagan Presidential Library available at: www.reagan.utexas.edu/archives/reference/11.3.79.html.
36. Story, Jonathan (2006). 'The Origins, Launching and Consequences of "1992" and the Euro : The Politics of Economic and Monetary Integration in Europe', in Bertrand Fort and Douglas Webber (eds). **Regional Integration in East Asia and Europe: Convergence or Divergence?** London: Routledge, pp: 87 – 108.
37. Stubbs, Richard(2002). "ASEAN Plus Three: Emerging East Asian Regionalism?" **Asian Survey**, 42(3), pp: 440-455.
38. Studer, Isabel (2007). "Obstacles to Integration: NAFTA's Institutional Weakness," in Wise, Carol and. Studer, Isabel (eds), **Requiem or Revival?** (Brookings Institution press, pp: 53-75.
The NAFTA Secretariat Website is [www.nafta - sec - alena.org /DefaultSite/index.html](http://www.nafta-sec-alena.org/DefaultSite/index.html).
39. Thompson, Ginger (2000). "Mexican Leader Visits US With a Vision to Sell", **New York Times Online**, August 24.
40. Tomlin, Brian W.(2001). "Leaving the Past Behind: the Free Trade Initiative Assessed", in Nelson Michaud and Kim Richard Nossal (eds), **DiPlomatic Departures: The Conservative Era in Canadian Foreign Policy, 1984-1993**, Vancouver: University of British Columbia Press, pp: 45-58.
41. Weintraub, Sidney (1994). **NAFTA: What Comes Next?** Westport,CT: Praeger.

-
42. Wonnacott J. Ronald (1996). "Trade and Investment in a Hub– and–Spoke System Versus a Free Trade Area", **The World Economy**, 19(3), pp: 237 – 252.
 43. www.spp.gov
 44. www.nascocorridor.com.